

دشمنی با دموکراسی های غربی و نتایج آن

تعمیرهای سیاسی و اجتماعی اندیشمندان ایران، با به بیان دیگر درک و دریافت آنها از دنیائی که در آن زندگی میکنند، جهان بینی ایرانیان را در چهار چوب معینی قرار میدهد، این نرم افزار فکری که بر سخت افزار مغز هر ایرانی کم و بیش نقش بسته است جهان بینی ملی را تعیین میکند. قطب های متنافر سیاسی ایران معاصر اگرچه به خاطر نفرت از یکدیگر زندگی را برای یک دیگر غیر ممکن کرده اند اما در اندیشه های معین باهم، هم عقیده هستند. رژیم پهلوی ها، جمهوری اسلامی و بخش های مذهبی سیاسی دور از قدرت سیاسی، حکومت مصدق و جبهه ملی و کمونیست ها در اصول معینی با شدت کم و زیاد با یکدیگر، هم عقیده هستند.

نیروهای سیاسی که ایران امروز را ساخته اند و احتمالاً آینده آن را هم خواهند ساخت، همه از دموکراسی های غرب متفردند و هم زمان تکنولوژی و سایر ابزارهای راحتی را که غرب تولید کرده است و میکند با تمام وجود می خواهند. دموکراسی و اراده مردم آن را انکار میکنند و نوع دیکتاتوری خود را به نام اراده مردم و خدا معرفی میکنند. اندیشمندان هرگز نتوانستند رمز موفقیت های غرب را درک کنند و در توضیح آن همواره افسانه سازی کرده اند. این نیروهای سیاسی همواره دلایل معین خود را برای دشمنی با غرب داشته اند. کمونیست ها به دلیل دشمنی با سرمایه داری، ضد غرب بودند که در اصل دشمنی با اراده مردم و دموکراسی بود که در مقابل حزب کمونیست و اراده آن فرار داشت. و چون دموکراسی های غرب در مقابل توسعه طلبی های کمونیست های روسی و چینی مقاومت میکردند امپریالیسم غرب خوانده میشدند که بعد از جنگ دوم جهانی عملاً رو به مرگ بودند. مذهبی ها از غرب متنفر بودند چون آن را دنیای نیرومند مسیحی میدیدند که در مقابل راه توسعه اسلام مهاجم ابستاده بود. مذهبی ها بیشتر توسط ثروت، تکنولوژی، قدرت نظامی و تجانس ملی و قدرت دولت های غرب تحقیر شدند تا چیز دیگری. پهلوی ها هرچند شیفته تکنولوژی و ثروت اقتصادی غرب بودند، خود و مشاورانشان هرگز دستگاه سیاسی، اقتصادی آن را جدی نمی گرفتند. اصلاحات اجتماعی و اقتصادی پهلوی ها همواره با مخالفت مذهبی ها و بازار روبرو میشد.

برای مصدق و ملی گراهای دور و بر او -تجارت آزاد و گردش سرمایه و تکنولوژی، موتور رشد صنعتی اروپا و آمریکا در وهله اول و در حال حاضر آمریکای مرکزی و جنوبی و آسیای جنوب شرقی است- معنی نداشت. ملی کردن نفت و سازش نکردن با شرکت انگلیسی سرمایه گذار و آورنده تکنولوژی به قیمت گرانی برای نسل های بعدی ایران تمام شد. مصدق که فرمان نخست وزیری که از شاه گرفته بود برایش کاملاً معتبر بود، فرمان برکناری او توسط شاه برایش کاملاً بی اعتبار بود. پولی که مصدق برسرش با شرکت انگلیسی دعوا داشت در مقابل منافع اقتصادی و تکنولوژیکی که تضمین امنیت تجارت آزاد و گردش سرمایه و تکنولوژی داشت مانند پول خرد توی جیب بود. مصدق از جهت سیاست خارجی، امنیت سرمایه گذاری خارجی را از بین برد و از جهت داخلی تبر خلاص را به دموکراسی که بعد از رضا شاه در ایران در حال رشد بود زد. پایه های این جنگ بر ضد انگلیسی بودن و غرب نهاده شده بود.

رابطه ایران و غرب دوران های دوستی و دشمنی را بطور متواتر گذرانده است. همواره دوران های درخشان ثبات سیاسی و رشد اقتصادی در رابطه با دوستی و دوری با غرب معین میشود. در دوران شاه عباس ایران روابط خوبی با غرب داشت که نتیجه آن رشد اقتصادی و افزایش اصلاحات بود. امیر کبیر پایه های اصلاحات خود را بر اداره کشور بر نمونه کشورهای غربی گذاشته بود. اصلاحاتی نبود که رضا شاه انجام داد و امیر کبیر آرزویش را نداشت. موفقیت های پهلوی ها بدون دوستی با غرب امکان پذیر نبود. درماندگی اقتصادی جمهوری اسلامی بدون گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا و مبارزه بر علیه دموکراسی های غربی و آمریکا و مخالفت با جریان صلح اعراب و اسرائیل امکان پذیر نبود. در مقایسه همسایگان ایران با اینکه برخوردارهای منافع شدیدتری با غرب داشته اند مانند ایران در سطح دولت ضد غرب نبوده اند. در تاریخ معاصر یک بار انگلیس بوشهر را در زمان ناصرالدین شاه اشغال کرد تا جلوی ضمیمه شدن هرات را به ایران بگیرد که تهدیدی برای مستعمره خود، هند میدید و مدت آن کوتاه بود. بار دوم در جنگ جهانی دوم بود که ایران، بخاطر تمایلات فاشیستی و آلمانی خود و مخالفت با کمک متفقین به روسیه شوروی از راه ایران، به اشغال متفقین در آمد. با توجه به میزان ویرانی و وحشی گری جنگ دوم

جهانی ایران از این اشغال آسیب اندکی دید، در حالیکه بزرگترین فرصت تاریخی نهادی کردن دمکراسی با تمام مزایای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن بدست سیاست پیشه‌های ایران افتاد. دمکراسی دوازده ساله ایران برای کمونیست‌ها فرصتی برای فروختن ایران به روسیه شوروی بود، برای قاچار زاده‌های بوروکرات مانند مصدق فرصتی برای تصفیه حساب کردن با پهلوی‌ها و انگلیسی‌ها بود، برای مذهبی‌ها وقت تجدید سازمان دادن خود بود تا در مقابل دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی مقاومت بهتری نشان دهند.

کشورهای همسایه ایران بسته به نوع برخوردشان باغرب نه تنها از جهت سیاسی بلکه فلسفی موقعیت جهانی خود را کسب کرده‌اند. هند و پاکستان که هر دو مستعمره انگلیس بودند و برای استقلال خود نبرد سختی کرده‌اند. پس از استقلال روابط دوستانه‌ای با انگلیس داشته‌اند و آینده روابط خود را با آن بر جنبه‌های مثبت بنا کرده‌اند و اجازه ندادند تلخ کامی‌های گذشته آینده آنها را ویران کند. هند و پاکستان هر دو جزو کشورهای مشترک‌المنافع هستند و برای دوستی خود با آمریکا و غرب ارزش زیادی قائل‌اند. آنها از جهت سیاسی دمکراسی غربی را در کشورهای خود پیاده کردند و از جهت اقتصادی بعد از تجربه‌های مایوس کننده اقتصاد دولتی سوسیالیستی دهه ۶۰ و ۷۰ در دهه ۸۰ و ۹۰ به اقتصاد مردمی و بخش خصوصی رو آوردند. در حال حاضر دشمنی هند و پاکستان با یکدیگر و تبدیل شدن آنها به قدرت‌های مسلح به سلاح هسته‌ای بزرگترین مشکل آنها با غرب است. توانائی‌های شگفت‌انگیز تکنولوژی هند و پاکستان به خاطر سرمایه‌گذاری وسیع این دو کشور در آموزش و پرورش است که بخش قابل ملاحظه احتیاجات اروپا و آمریکا به مهندس و دانشمند را تامین میکنند.

ویرانی امپراتوری ترکیه توسط کشورهای اروپای شرقی و انگلیس در شمال آفریقا و شبه جزیره عرب، طبیعتاً میباید ترکیه را به یک کشور ضد غربی تبدیل میکرد. اما واکنش ترک‌های جوان به رهبری کمال آتاتورک معکوس آن بود و آن غرب گرای بیشتر ترکیه بود که تا به امروز ادامه دارد. ترکیه اصول پایه‌ای غرب از جهت سیاسی دمکراسی و اقتصادی بخش خصوصی را پیاده کرده است و عضو مهم پیمان نظامی آتلانتیک شمالی است. بااین وجود اختلافات خود را با غرب دارد که بخاطر رفتار دولت با اقلیت‌های ترکیه و اشغال قبرس که آن را رو در روی دشمن تاریخی خود یونان قرار داده است. رفتار ترکیه با اقلیت‌های آن و اشغال قبرس، ترکیه را از بازار مشترک اروپا بیرون نگه داشته است که آن را از مزایای اقتصادی زیادی محروم کرده است. در هر صورت سیاست‌های غرب گرایانه ترکیه، چه از جهت داخلی و خارجی منافع اقتصادی و سیاسی زیاد برای آن به همراه داشته است که ترکیه را از کشورهای اسلامی دیگر متمایز میکند.

عراق مستعمره پیشین انگلیس و پیشتر از آن مستعمره ترکیه، که در هر دو دوران ایران در شرق آن نفوذ داشت، مانند سوریه از جهات اجتماع و اقتصادی غربگرا بوده است اما یکام دیکتاتوری نظامی افتاد و ملی‌گرائی عرب آن را به جنگ منطقه‌ای اعراب و اسرائیل کشید. عراق که تا پیش از اشغال کویت روابط خوبی با غرب داشت پس از شکست در کویت و اخراج از آن، بخاطر دنبال کردن سیاست‌های نظامی برای دست یافتن به سلاح‌های اتمی مورد حمله نظامی بکنواخت و تحریم اقتصادی دائمی است، که غرب موتور اصلی آن است. عراق که حاکمیت خود را در شمال و جنوب کشور از دست داده است تا بحال به خاطر یاغی‌گری‌های جهانی خود قیمت گرانی پرداخت کرده است که تا عوض شدن رژیم سیاسی آن ظاهراً ادامه پیدا خواهد کرد.

افغانستان همسایه شرقی ایران که تاریخ و فرهنگ مشترکی با ایران دارد، گرفتار سرنوشت شوم اسلام طالبان به کمک پاکستان شده است. دوران غرب‌گرائی افغانستان همزمان با انقلاب اسلامی ایران پایان یافت. غرب‌گرائی افغانستان مانند عربستان از این پس منافع برای مردم که آزادی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است نخواهد داشت، بلکه منافع دولتی ارتجاعی اسلامی خواهد داشت. افغانستان از جهت اجتماعی خفه شده است از جهت سیاسی یخ زده است و از نظر اقتصادی بازاری شده است.

دو نیروی سیاسی مذهبی‌ها و کمونیست‌ها نقش اساسی و اصلی را در ضد غربی کردن روشنفکران ایران بازی میکنند.

این دو گروه که بخش عمده آن در غرب زندگی و کار کرده اند و در حالیکه با تمام وجود به زندگی و کار خود در غرب چسبیده اند در گفتار آن را بی ارزش نشان می دهند. سیاست پشه ها و تحصیل کرده ها که به جناح سیاسی معینی وابسته اند و یا جزو کادرهای آن هستند و یا تنها صاحب عقیده سیاسی هستند در چهارچوب جهان بینی چپ و مذهبی قرار دارند که از نظر تعقل سیاسی بر تاریخ معاصر ایران حاکم بوده اند. هر تحصیل کرده صاحب عقیده سیاسی اگر در گذشته خود جستجو کند آموزش مذهبی و چپ خود را میابد که ریشه گفتارهای امروزی او است. تحصیل کرده های زیادی هستند که در حال حاضر خود را مذهبی و چپ به حساب نمی آورند و چه بسا که خود را دشمن رژیم جمهوری اسلامی میدانند و از چپ بدشان می آید و در حالیکه خود را دمکرات و آزادیگرا نمی دانند و حتی در بعضی موارد که خود را آزادبخواه می نامند جهان بینی یکسانی با چپ و مذهبی ها در باره غرب، بخش خصوصی و آزادی های اجتماعی دارند.

راز تداوم روش فکری معینی در میان تحصیل کرده ها در این است که هر یادگرفته ای بعنوان حقیقت در فکر انسان باقی میماند تا وقتی که یادگرفته جدیدی در تضاد با آن جایش را بگیرد تا یاد گرفته پیشین را تبدیل به دروغ کند. از آنجا که هر دستگاه فکری طیف وسیعی دارد و مسائل گوناگونی را بدور هسته خود می پوشاند، شاید فرد معتقد به یک دستگاه فکری یاد گرفته بنیادی و اصلی را با یاد گرفته جدید جایگزین کند اما یاد گرفته های دیگر آن دستگاه فکری را دست نخورده برای خود حفظ کند بدون اینکه به گرفتار بودن به تارو بود آن دستگاه فکری واقف باشد.

خیلی از تحصیل کرده ها بعد از مشاهده وابستگی حزب توده به شوروی در سال های بیست به مرور به کمونیست پشت کردند اما در عین حال آموزش های ضد غربی و امپریالیستی و اقتصاد دولتی آن را دست نخورده حفظ کردند و بدین ترتیب یک جنبه یادگرفته های خود را با یاد گرفته های جدید جایگزین کردند بدون اینکه غلط بودن سایر بخش های آموزشی کمونیست را با یاد گرفته های جدید مانند دمکراسی یا حکومت مردم بر مردم بجای حکومت حزب کمونیست و کادر های آن بر مردم و اقتصاد بخش خصوصی یا مردمی در مقابل اقتصاد دولتی جایگزین کنند. یکی از افسانه هایی که چپ در ایران ساخته این است که چپ علمی است و به دانش متکی است. در حقیقت هیچ چیز از واقعیت دورتر از این نیست که ما تصور کنیم دستگاه فکری که این همه بسته و خود بین و محدود است و بزرگترین رهبری های جنایت کار تاریخ معاصر جهان را مانند مائو، لنین و استالین و دیگران را تولید کرده است که باعث مرگ میلیونها نفر از مردم روسیه و چین شده اند و بقایای آنها در یوگسلاوی و کره شمالی مردم خود را به مرگ تدریجی دچار کرده اند ربطی به تعقل علمی دارد. تعقل علمی در جوهر خود قابل تکامل و تغییر است و تجربه معیار درستی و نادرستی آن است.

ریشه تفکر مذهبی در کمتر ایرانی یافت نمی شود با این وجود تحصیل کرده های زیادی از آموزش سنتی مذهبی زیر نفوذ انقلاب مشروطیت و اصلاحات ضد مذهبی و سنتی درخشان پهلوی ها خود را از آن آزاد کرده اند. تحصیل کرده هایی که از آموزش های برده وار اجتماعی اسلام سنتی بریده اند یک سره محدودیت های اجتماعی آن را نادیده میگیرند. به زنان و دختران خود بعنوان انسان نگاه میکنند نه موجودات شهوت برانگیز، به انسان متمدن، شریف با تعقل بلند نظرانه، مسئول، یادگیر، بااخلاق و آزاد ایمان دارند نه مانند مذهبی ها که رانده زندگی انسان بی اخلاق را شهوت می بینند به همین خاطر خود را متخصص امور شهوی کرده اند و بردگی زندگی اجتماعی مردم را خلق کرده اند و خود را پلیس شهوت کرده اند که مخلوق فکر های کوچک آنهاست. این دسته از تحصیل کرده ها به مسجد نمی روند، نماز نمی خوانند، سینه زنی نمی کنند، روزه خوانی راه نمی اندازند، زنان خود را به زیر چادر نمیبرند و انسان بودن آنها را انگار نمی کنند، تقلید نمیکنند و مجتهد ندارند. مشروبات الکلی مصرف میکنند، عاشق موسیقی هستند، و به هنگام شادی میرقصند و دست افشانی میکنند. باین ترتیب این دسته از تحصیل کرده ها به هیچوجه در چارچوب مسلمان شیعه سنتی جای نمیگیرند. این گروه که در دوران رژیم پهلوی ها این روش زندگی بطور آشکار داشتند در دوران رژیم جمهوری اسلامی پنهانی روش زندگی خود را ادامه میدهند و پا به خارج میروند تا به روش زندگی خود ادامه دهند. با این وجود این گروه از تحصیل کرده ها باوجود داشتن روش زندگی که در جوهر

خود غربی است و متکی به آزادی و انتخاب است زیر نفوذ بخش هائی از آموزش های مذهبی ها هستند که قدرت آنها را بر مردم تضمین میکند.

این بخش از تحصیل کرده ها که بخش قابل ملاحظه کادر های تشکل های چپ را تامین میکنند یاد گرفته های ضد غربی خود را از شیعه سیاسی دست نخورده حفظ کرده اند و با گرفتن مواضع ضد غربی به خود فریبی و مردم فریبی میپردازد. این گروه که در یاد گیری جوهر زندگی اجتماعی غربی انتخاب و آزادی گرائی استعداد درخشانی از خود نشان داده اند از یادگیری دموکراسی و اقتصاد مردمی یا بخش خصوصی صرف نظر کرده اند و در این مورد آموزش های شیعه سیاسی را بکار میبرند که در تحکیم قدرت سیاسی آن کمک بزرگی است.

تاریخ قرن بیستم ویژگی های روشن و معینی دارد. در این قرن انگلیس ابر قدرتی بود که با ابزار دموکراسی و تکنولوژی خود، نمونه ای برای کشورهای جهان قرار گرفت. فرانسه در اوایل قرن با دموکراسی، تکنولوژی و گرفتن مستعمرات با انگلیس رقابت میکرد. اسپانیا، پرتغال، روسیه و آلمان در گرفتن مستعمرات و تکنولوژی با انگلیس و فرانسه رقابت میکردند اما به دموکراسی توجه ای نداشتند، کاری که ایران با انتخاب رضا شاه به سلطنت کرد و ترکیه با انتخاب آتاتورک به رئیس جمهوری نکرد. تمدن دنیای انگلیسی که پشتیبانی دموکراسی هائی که پراکنده کرده بود مانند کانادا، استرالیا، و آمریکا را داشت در جنگ اول جهانی توسط ملیتاریسم پروس و کمونیسم روسیه شوروی به مبارزه طلبیده شد. در جنگ دوم جهانی فاشیسم آلمان و ایتالیا و ملیتاریسم ژاپن دوباره دموکراسی های جهان را به مبارزه طلبیدند. و ما میدانیم که چگونه در تمام این نبرد ها دموکراسی غرب پیروز شد.

ضد غربی بودن سیاست پیشه های ایرانی بطور کلی و ضد انگلیسی بودن آن و در سالهای بعد از ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی ضد آمریکائی بودن آنها تا بحال بقیمت گرانی برای مردم ایران تمام شده است. اولین نتیجه این دیدگاه سیاسی برخورد منفی تحصیل کرده ها با دموکراسی و اقتصاد غرب بوده است که ثمره آن نداشتن ثبات سیاسی و عقب افتادگی اقتصادی و صنعتی است و یا بیان دیگر چون ما قوانین حاکم به غرب را مانند انتخابات و خلاقیت و شعور اقتصادی را جدی نمیگیریم الگو های شکست خورده سیاسی مذهبی، شاهی، ملی گرائی، کمونیستی خود را تکرار میکنیم و در باتلاق بیراه خود بیشتر فرو میرویم. ژاپن بعد از شکست کوبنده خود در جنگ دوم جهانی ملیتاریسم و کلنیالیسم را ترک کرد و به دموکراسی و احترام به قوانین جهانی روی آورد، راهی که آلمان و ایتالیا با ترک فاشیسم (ملی گرائی سوسیالیستی) به آن رو آورد که بدون شک بخش عمده این موفقیت ها را اقتصادهای دوم و سوم جهان به آن مدیون اند.

تحصیل کرده ها ایران میتوانند همواره به گورستان سیاست های ورشکسته ضد غربی مراجعه کنند و از آن امام، شاه مقتدر و ملی گراهای دروغین بیرون بیاورند و بعد از ویرانی مجدد و ایجاد مشکلات بیشمار سیاسی و اجتماعی و خارجی برای مردم بر حماقت سیاسی خود سرپوش اتهام بیشتر به غرب و خارجی ها را سر دهند و زمینه کشیدن مردم را به بیراهه بعدی فراهم کنند. راه دیگری که در مقابل تحصیل کرده ها است و تنها راه موفقیت است اینست که نگاه انتقادی و مشول عانه ای بخود کنند و راهی را بروند که دشمنان قسم خورده تر و تواناتری مانند آلمان و ژاپن رفتند و آخرین آنها روسیه شوروی است که پوسیدگی درونی آن را متلاشی کرد و کلنیالیسم را ۵۰ سال بعد از غرب رها کرد و دشمن را در خود دید و به بخش خصوصی و دموکراسی رو آورد. راه دیگری برای ایران جز دوستی با غرب، رو آوردن به دموکراسی و اقتصاد بخش خصوصی و مردمی نیست، راهی را که رفتش را سالهاست تحصیل کرده های ایران با بیراه روی های خود به تاخیر انداخته اند. ۸-۸۱-۹۹